



۲۵/۰۳/۲۰۱۵



هاشم انوری

فرخنده عزیز شهادت ات فرخنده باد!

نمیدانم از دیموکراسی نیم بند و بی موقع شکایت کنم یا از مفکوره های بنیادگرایی اسلامی که در این سه و نیم دهه وارد کشور عزیزم گردیده، و جوانان کم دانش و احساساتی ما را زیر نام اسلام اغوا نموده است. شاید بجا باشد از هر دو امتعه وارداتی یا از هر دو پدیده ناخواسته، چون مهمانان ناخواسته شکایت کرد، زیرا دیموکراسی در کشوری چون افغانستان که سطح دانش ۸۵٪ اتباع اش در حد اقل است و یا اصلاً از نعمت سواد بی بهره اند و نمیدانند که چطور از این پدیده نو استفاده نمایند مانند زهر است و بستر خوبی را برای هر نوع بی بند و باری چون افراط گرایی، فحشاء، فساد های اخلاقی، بی عدالتی های گوناگون و غیره کار های ناشایست که در طول ۱۴ سال شاهد آن هستیم، هموار میسازد.

از آن جمله بتاريخ ۱۹ / مارچ / ۲۰۱۵ فاجعه المناکي که در تاریخ چند هزار ساله کشور ما و تاریخ جامعه بشری در جهان نظیر نداشت، به وقوع پیوست و منجر به شهادت مظلومانه دخت افغان فرخنده جوان گردید. فرخنده ناتوان بود، فرخنده با نگاه های مظلومانه اش به هر سو نگاه میکرد تا کسی در جمله این ددمنشان پیدا شود و حرف حقیقت را از او بشنود، اما هیچکس به شمول قوای امنیتی از او دفاع نکرد و حرف اش را نشنید، همه مثل تماشاچیان فلم سینما از صحنه عکاسی و فلمبرداری مینمودند و لذت میبردند، فرخنده را بسیار بشکل فجیع زیر مشت و لگد و سنگباران چند لچک، اوباش و بی وجدان به شهادت رساندند. پیکر بیجان و خون الودش را زیر موتر ساختند، باز هم قلوب سنگ مانند شان یخ نکرد، جسدش را در دریای کابل که فعلاً به مخزن کثافات مبدل گردیده است پرتاب نمودند، آن هم کفایت نکرد جسدش را این نامردان و بی غیرتان به آتش کشیدند.

منحیث یک پدر یا یک برادر شهادت این گلگون کفن افغانستان را با این سروده، مبارک گفته و به اعضای خانواده فرخنده جان و کافه ملت با احساس افغانستان عرض تسلیت میدارم:

فرخنده وطن!



"فرخنده" باد خون تو فرخنده وطن
پاینده باد نام تو ای دخت سرخ کفن

قربان ناله های خموشانه ات پدر
قربان روی خون پُر و گیسوی پُر شکن



د پانو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي



آن کتله خبیث که با سنگ میزدند ترا
روزها نشسته مثل شغال در شکار زن

لعنت به غیرت و وجدان این گروه
نول میزدند به پیکر نیم جانت چون زغن

ملای بی پدر که تهمت بیست به تو
حالا بگفت اصل گپ و قصه و سخن

فرخنده عزیز تو رفتی ز پیش ما
آرمان و خاطرات تو سرسبز چون چمن



هاشم انوری ۲۴ / مارچ / ۲۰۱۵

د پانو شمیره: له ۲ تر ۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ